

## عشق در هستی‌شناختی فلسفی از نگاه فیلسوفان مسلمان

جعفر شانظری\*

### چکیده

ذره هستی آمیخته با گوهر عشق، یعنی پدیده اسرارآمیز آفرینش است که از مزایای برجسته آن، پیوند میان تمام اجزای عالم هستی است. اجزایی که به مانند وجود عاشق و معشوق و به نماد حلقه‌های زنجیر علیت، به گونه‌ای بهم می‌پیچند که اسطرلاب اسرار آفرینش را در تجلی عاشق به معشوق و به عکس، در نظمی واحد به سوی نقطه‌ای واحد می‌نمایانند. حکیمان در حوزه شناخت هستی به وجود اخگری جوشان در نهاد موجودات معتقدند که هستی را ناآرام ساخته و تمام موجودات را در تب شوق و عشق به معشوق حقیقی به حرکت واداشته است. این مقاله با نگاه فلسفی و از منظر برخی فیلسوفان مسلمان، به تحلیل و داوری در آن پدیده شگفت‌انگیز نشسته و سرانجام منشأ پیدایش موجودات را در عشق به ذات الهی شناخته است. این پژوهش، تفسیر معقول از پیوند موجودات با یکدیگر و سمت و سوی حرکت آنها را نیز در «گوهر عشق و ابتهاج به حضور حضرت حق» قابل معنا دانسته است.

مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع  
پرو، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (مولانا)

Email: shanazari@safahan.net

\*. استادیار دانشگاه اصفهان



## واژگان کلیدی

عشق، عاشق، معشوق، وجود، خیر، کمال، وحدت.

### پیشگفتار

حکیمان، عارفان و معرفت‌پژوهان بر این باورند که عشق در تمام ذرات عالم جاری است؛ تا بدانجا که حتی پایه هستی عالم و آدم به‌شمار می‌رود. آنان منشأ پیدایش موجودات آسمانی و زمینی را همان عشق به معشوق یکتا می‌دانند و تمام موجودات را - خواه کامل و ناقص و یا بالاراده و بی‌اراده - دارای عشقی جلیلی و شوقی ذاتی به حضرت حق می‌شناسند و عشق عالی او را حافظ ممکنات می‌دانند؛ آن‌گونه که اگر این عشق نبود، دیگر هیچ موجودی نبود. اینان در شناخت هستی، جهان‌بینی توحیدی و نفی هر نوع دوئیت را با عشق اثبات می‌کنند؛ چراکه آفریننده موجودات با عشق ذاتی خویش در خزاین وجود را گشود و خیمه عشق را به صحرا زد و سراسر وجود را نآرام ساخت.

### واژه عشق

طوسی در تفسیر واژه عشق می‌نویسد: « (طوسی، ۱۴۰۳، ۳۶۰). آن‌گاه که محبت از اندازه درگذرد و از حد خود فزون شود، عشق نامیده می‌شود. عشق به معنای شدت حب و برگرفته از «عشقه» است و آن گیاهی است که هرگاه به دور درخت پیچد، آب آن را می‌مکد و رنگ آن زرد کند و برگ آن را ریزد. (التهانوی، ۱۹۹۶، ص ۱۱۱۸). علامه طباطبایی در حاشیه بر اسفار ملاصدرا چنین می‌نگارد:

عشق در عرف خاص مرادف حب است و به معنای پیوند و ارتباط ویژه میان موجود ذی‌شعور و چیز زیبا، از آن جهت که زیباست؛ به‌گونه‌ای که عاشق به هنگام جدایی میل بدان و به هنگام وصول از فراق آن ابا دارد. (ملاصدرا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۲).

حکیمان عشق را عین وجود و وجود را عین عشق دانسته و هر دو را عین حُسن و ظهور وجود انگاشته‌اند. از این‌رو، حقیقت عشق فراتر از شرح و بیان گفتاری و اصول ترجمان است.



هرچه گویم عشق را شرح و بیان      چون به عشق آیم خجل گردهم از آن  
 گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است      لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است  
 (مولانا)

عشق در انسان، عالی‌ترین پدیده روانی و درونی خوانده می‌شود و روشن است که پدیده‌های روانی را نمی‌توان با چشم سر دید؛ مانند لذت روانی یک دانشمند در حل مشکلی علمی. به‌واقع این پدیده برای هر کس به‌نفسه قابل‌دریافت است و برای دیگران از راه مشاهده حالات و عوارض آن ادراک می‌شود. (جعفری، ۱۳۷۸، ص ۴۸ و ۴۹).

پدیده عشق در انسان، نیرومندترین عاملی است که پیلۀ خودی را انداخته، جان آدمی را می‌گستراند و بسان ذره‌بینی سبب تمرکز پرتوهای پراکنده آفتاب و درنهایت ایجاد آتشی سوزان و فروزان می‌گردد. همچنین عشق، نیروهای درونی و بیرونی عاشق را در یک نقطه گرد می‌آورد و او را از تمامی قید و بندهای کاهنده هستی می‌رهاند.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست      چه کنم! حرف دگر یاد نداد استادم  
 من همان‌دم که وضو ساختم از چشمه عشق      چار تکبیر زدم یک سره بر هرچه که هست  
 (حافظ)

ابن‌سینا می‌نویسد: »

«... (ابن‌سینا، ۱۴۰۳، ص ۳۵۹). عشق راستین، همان شادمانی به دریافت حضرت ذات چیزی است و شوق، حرکت برای تمام کردن آن شادمانی و ابتهاج است. بنابراین عشق، ابتهاج، شوق و حرکت است. از این‌رو، شوق در خداوند راه ندارد؛ چراکه شوق، حرکت است و در او هیچ‌گونه حرکتی نیست. او عاشق ذات خود و معشوق ذات خود است و یا به بیانی دقیق‌تر، عشق و عاشق و معشوق مطلقاً فقط اوست و این همان اتحاد عاشق و معشوق و عشق در عرفان است.



## فارابی و عشق

فارابی می‌نویسد: »

[ ]

« (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۶۹). چه گویی در منزلت آن امری که نزد حق و از حق تعالی است و آن فعلیت و حقیقت عشق است؟ حق تعالی عاشق و معشوق لذاته است، چه معشوق برای غیر خود باشد و چه نباشد. هر چند چنین نیست که معشوق غیر نباشد؛ زیرا او دائم الفضل است و قطع و امساک فیض ازلاً و ابداً از او معقول نیست. به همین رو، او لذاته معشوق خود و معشوق تمام موجودات است؛ از آن رو که همه موجودات فیض او و هریک پرتوی از شعاع وجود نورانی او و قائم به اویند و از همین روی ذاتاً عاشق اویند. بنابراین چون عشق حقیقی فقط در ذات حق تحقق دارد و انفکاک معلول از علت تامه و انقطاع فیض از مفیض تام و فیاض علی‌الاطلاق معقول نیست، عشق و حب به ذاتش، عین تجلی فعلی و فیض اوست و همین عشق، منشأ ظهور و پیدایش موجودات و کثرات وجودی است و منبع جاودانگی و بقای وجود.

## ابن‌سینا و عشق

. (ابن‌سینا، ۱۳۶۳،

ص ۱۸ و ۱۹).

. (ابن‌سینا، ۱۴۰۰، ص ۳۷۸).

شیخ‌الرئیس در رساله عشق، از فلسفه رایج مشاء فاصله گرفته و در آنجا آورده است که عشق در همه موجودات جاری است و حب بقا در دل همه آنها نهفته است و همه خواهان بقایشان هستند. او اصل و ریشه بقاست و همه به سوی او می‌روند. حقیقت عشق، علت ایجاد و سرچشمه همه فیوضات است، وی می‌گوید: » (ابن‌سینا،



۱۴۰۳، ص ۳۵۹). از آغار، او عاشق ذات خود و معشوق ذات خود است، خواه دیگری معشوق او باشد یا نباشد، اما چنان نیست که معشوق دیگران واقع نشود، بلکه او از ذات خود معشوق ذات خویش و معشوق چیزهای بسیار دیگر است.

ابن سینا در بیان مراتب ابتهاج و عشق در موجودات و جواهر عقلی، نخستین مرتبه ابتهاج را مرتبه ذات واجب می‌داند که کامل‌ترین مرتبه ابتهاج است. زیرا هرچه دریافت، کامل‌تر و شدیدتر باشد، عشق به آن نیز کامل‌تر است. بدین‌رو، دریافت واجب تعالی کامل‌ترین دریافت‌هاست. بنابراین، او هم عاشق و هم معشوق خویش است و معشوق غیرخود نیز واقع می‌شود.

### سهروردی و عشق

محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند: «عشق خاص‌تر از محبت است؛ چراکه همه عشق محبت باشد، اما همه محبت عشق نباشد. عشق بنده‌ای است خانه‌زاد که در شهرستان ازل پرورده شده و سلطان ازل و ابد شحنگی کونین بدو ارزانی داشته است و این شحنه هر وقتی بر طرفی زند و هر مدتی نظر بر اقلیمی افکند. در منشور او چنین نبشته است که در هر شهری که روی نهد، می‌باید که خبر بدان شهر رسد، گاوی از برای او قربان کنند که ...» (بقره، ۶۷) و تا گاو نفس را نکشد، قدم در آن

شهر نهد و بدن انسان بر مثال شهری است؛ اعضای او کوی‌های او و رگ‌های او جوی‌هاست که در کوچه رانده‌اند و حواس او پیشه‌وران‌اند که هر یکی به کاری مشغول‌اند و نفس، گاو نیست که درین شهر خرابی‌ها می‌کند و او را دو سر است: یکی حرص و یکی امل، و رنگی خوش دارد؛ زردی روشن است فریبنده [و] هر که درو نگاه کند، خرم شود: «...»

«(بقره، ۶۹) نه پیر است که به حکم» «بدو تبرک

جویند، نه جوانست که به فتوای» «قلم تکلیف از وی بردارند، نه مشروع دریابد، نه معقول فهم کند، نه بیهشت نازد، نه از دوزخ ترسد که ...»

«...» (بقره، ۶۸)، نه به آهن ریاضت زمین بدن را بشکافد تا مستعد آن شود که



تخم عمل درو افشاند، نه به دلو فکرت از چاه استنباط آب علم می‌کشد تا به واسطه معلوم به مجهول رسد. پیوسته در بیابان خودکامی چون افسارگسسته می‌گردد. (سهروردی، ۱۳۷۲، ص ۲۸۶ و ۲۹۱ - ۲۸۹).

### ملاصدرا و عشق

»

«... (ملاصدرا، ۱۴۰۴، ۱۴۸).

خداوند برای تمام موجودات - اعم از عقلی، نفسی و طبیعی - کمالی را مقدر ساخته و درون هر موجود عشق و شوق به آن کمال و حرکت بدان سو را نهاده است. او عشق بدون شوق را به موجودات عقلی که از تمام جهات فعلیت دارند، اختصاص داد، اما در سایر موجودات بدون کمال که دارای قوه و استعدادند، عشق را به همراه شوق ارادی و یا شوق طبیعی در آنها نهاد که این مرتبت‌بندی مبتنی بر تفاوت درجات وجودی آنهاست. خداوند سرانجام حرکتی که با میل و گرایش ذاتی موجودات هماهنگ است، در آنها پدید آورد که این گرایش و انگیزش یا نفسانی و یا جسمانی است و در جسمانی نیز یا کیفی یا کمی و یا مکانی است. راز این گونه آفرینش نیز در آن است که وجود تماماً خیر و واحد بسیط است، بی‌هیچ نوع اختلاف و تفاوت، مگر تفاوت در کمال و نقص و شدت و ضعف، و پایان هر موجود، کمال و شدت در وجود است.

از این رو، هیچ موجودی بی‌بهره از محبت و عشق الهی و عنایت ربانی نیست. چراکه اگر جز این باشد، بیهودگی و هلاکت را در پی خواهد آورد، درحالی که هیچ چیز در آفرینش لغو و بیهوده و بی‌هدف نیست. بنابراین هر یک از موجودات، عاشق وجود و کمالات وجودی اویند و از عدم و هرگونه نقص گریزان. پس عشق به اوست که موجود را وجود، حفظ و دوام می‌بخشد و عشق است که سرچشمه جود وجود است و هیچ موجودی از آن تهی نیست.

ملاصدرا می‌نویسد: »

:



... ..

... ..

« (همان، ص ۱۵۸). هیچ‌یک از موجودات ممکن، وجود به نفسه ندارند، بلکه وجود آنها از ناحیه علل افاضه می‌شود و همین‌گونه کمالات موجودات نیز از علل افاده می‌گردد و روشن است که در علل، قصد به ایجاد معلول نیست؛ چراکه عالی به سافل التفات ندارد. از این‌رو، باید به مقتضای حکمت الهی و عنایت ربانی و حسن تدبیر او، در هر موجود عشقی باشد و بلکه عین عشق، تا بدین‌رو موجود محفوظ و باقی باشد و به کمالات رسد. بنابراین عشق است که علت وجود و بقاست.

ملاصدرا در عبارتی دیگر از طریق برهان لمّی، وجود عشق را در موجودات اثبات می‌کند:

...

»

...

... « (همان، ۱۵۸ و ۱۵۹).

وجود، یک حقیقت واحد است که تفاوت در آن، به اتم و انقص، شدت و ضعف و تقدم و تأخر وجودی است. از این‌رو، حقیقت معلول از سنخ حقیقت علت است و وجود، خیر محض و عین شعور است. بنابراین هر وجودی به ذات و کمال خویش عاشق است و وجود معلول نیز به علتش وابسته و عاشق. در این‌گونه از وجود که وجود و کمالش به علت و مفیض وجودش تعلق دارد، علت از یک‌سو مفیض وجود و از دیگرسو مفید کمال اوست، گرچه نمی‌تواند قاصد او باشد چراکه علت بر معلول برتری دارد. اما علت نیز عاشق ذات و عاشق کمالات وجودی خود است و از آن جهت که ذات علت به عینه، همان وجود، کمال و تمامیت معلول است و معلول از لوازم و تجلیات کمالات اوست، هر معلول، به عشق علتش باقی است؛ چه آنکه هر سافلی به عشق مافوق خودش وجود و بقا می‌یابد. به‌گونه‌ای که اگر میان عالی و سافل وجودی، ارتباط عاشقانه نباشد، وجود سافل موجود نیست و نظام وجودی تحقق نمی‌یابد. در نتیجه عشق در هر معلول، همان عشق به علت وجودی‌اش است و بر اثر این عشق و



ارتباط عشقی، هویت معلول باقی می‌ماند: «  
 همچون وجود، دارای مراتب است؛ یعنی همان‌گونه که وجود ضعیف از وجود قوی تجلی می‌یابد و پدیدار می‌شود و در سیر نزولی وجود، به انزل مراتب وجود منتهی می‌گردد، در هر عشق اسفلی نیز تجلی عشق اعلی است تا در سیر صعود، به عشق عالی‌اعلای وجود که عشق واجب به ذاتش است، بیانجامد.

صدرالمتألهین در پایان فصل شانزدهم ذیل «

« می‌نویسد: »

...

« (همان،

ص ۱۶۰).

علامه طباطبایی در شرح این بیان می‌گوید: واژه عشق در فهم و ذهن عموم مردم، در خصوص پیوند و ارتباط میان دو موجود نر و ماده به کار می‌رود و آن عبارت است از علاقه به وقاع. اما در فهم خواص مرادف است با کلمه «حب»، یعنی ارتباط ویژه میان موجود دارای شعور و یک چیز زیبا، از آن جهت که زیباست، به گونه‌ای که عاشق نمی‌خواهد از معشوق جدا گردد، آن هنگام که او را یافت و به سوی او می‌رود در آن هنگام که نیافته است. سپس می‌نویسد: «

...

« (همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۳).

از آنجا که تمام زیبایی، نیکی، خوبی و سعادت به وجود بازمی‌گردد و در تمام موجودات تعلق عشقی هست، باید چنین داوری کرد که در تمام موجودات حب و علاقه جاری است، اعم از اینکه موجود دارای حیات و شعور باشد یا فاقد آن. از این‌رو، آگاهی و شعور، خارج از مفهوم حب است. بنابراین سخن ملاصدرا که گوید «اثبات عشق در چیزی که فاقد حیات و شعور است، یک نام‌گذاری بیش نیست»، جای تأمل و اشکال دارد. چراکه علم و شعور بیرون از معنای حب است. از همین‌روی، علامه طباطبایی در پایان عبارت خود می‌انگارد:





... : »

« . (همان، ص ۱۵۳)

نگارنده بر آن است که بر مبنای اصل فلسفی، این باور ملاصدرا که «وجود مساوق با شعور» است و شعور در تمام موجودات وجود دارد، صحیح است و قرآن کریم نیز این اصل را تأیید می‌کند: «... (اسراء، ۴۴)؛»

... « (نحل، ۴۹)؛ زیرا عشق، حیات و شعور عین وجود

است. از این رو می‌باید گفت اثبات آن بدون شعور، یک نام‌گذاری بیش نیست. براساس همین باور است که ملاصدرا عشق در هیولا را با توجه به وجود هیولا - اگر چه به وجود ضعیف - اثبات کرده که ما در عشق بسایط بدان خواهیم پرداخت. باری، سخن علامه طباطبایی به لحاظ مفهوم و معنای واژه عشق - که غیر از مفهوم و واژه شعور است - شاید صحیح باشد، اما از نظر مصداق و واقع این‌گونه نیست؛ از آن رو که هیچ وجودی تهی از شعور نیست و هیچ وجودی خالی از عشق، بلکه بهتر است بگوییم عشق به معنای جذب و انجذاب و کششی است که به سوی مطلوب و محبوب صورت می‌گیرد، خواه غریزی و طبیعی باشد و خواه ارادی و اختیاری. بنابراین آگاهی و اراده در مفهوم عشق، وجود ندارد و اگر می‌بینیم در مورد انسان عشق با علم و ادراک و اراده است، این لزوم بر حسب مصداق است و چنین می‌نماید که همواره عشق باید مقارن با اراده و ملازم با شعور باشد؛ درحالی که این‌گونه نیست.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۶۵ سوره بقره می‌نویسد:

:

...

... (طباطبایی، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۴۰۹ - ۴۱۲).

ما انسان‌ها در باطن خود حقیقتی را احساس می‌کنیم که آن را «عشق و علاقه» می‌نامیم؛ احساس وجودی که در تمام موارد به صورت اشتراک معنوی به یک معنا به کار



می‌رود. وی سپس می‌افزاید: اولاً عشق و علاقه، یک ارتباط وجودی است. نوعی انجذاب خاص بین علت و معلول و هرآنچه مشابه آن دو است. دوم اینکه، چون عشق یک رابطه وجودی و وجود مشکک است، عشق نیز دارای مراتبی است متفاوت از حیث شدت و ضعف. سوم آنکه، خداوند متعال از هرجهت واجد عشق و محبت است؛ چراکه واجد تمام کمالات و معطی کمال است. چهارم اینکه، چون حب پیوند وجودی میان موجودات است و روابط وجودی خارج از خود وجود نیست، در ذات هر موجودی محبت و عشق نهفته است. و آخر آنکه عشق و محبت، حقیقتی ساری در تمام موجودات عالم است.

صائن‌الدین اصفهانی در رساله *ضوء اللمعات* چنین می‌نگارد: در حدیث آمده که چون داود

پرسید از خدای متعال که «خلق را از برای چه آفریدی»، خداوند فرمود: «

: من گنج پنهان بودم؛ دوست داشتم که ظاهر شوم.

پس خلق را از برای آن آفریدم که ظاهر گردم و شناخته شوم.» وی معتقد است: طبق معنای این حدیث، خداوند برای اظهار هستی و ابراز آفرینش، نخستین نسبتی که برای خود آورده، عشق و دوستی است؛ زیرا او دوست داشت که شناخته شود و بر پایه همین عشق، آفرینش را آغاز کرد، از این رو آفرینش بر بنیاد عشق است. او برای اثبات این گفته، افزون بر آیات و روایات، معتقد است هر نوع حرکتی که در کتب حکما به اثبات رسیده، ناچار دارای مبدئی است که آن را می‌توان نوعی میل به شمار آورد. بر هر میل نیز همواره یک نیرو حاکم است و این نیرو در موجودات، عشق است.

طبایع جز کشش کاری ندانند حکیمان این کشش را عشق خوانند

(دینانی، ۱۳۸۰، ص ۶۶ - ۶۴)

ذره‌ای نیست به عالم که در آن عشقی نیست بارک الله که کران تابه کران، حاکم اوست

(همان، ۵۸).

عشق در بسایط



جسم خاک از عشق بر افلاک شد      کوه در رقص آمد و چالاکشد  
عشق جوشد بحر را مانند دیگ      عشق سایه کوه را مانند ریگ  
(جعفری، ۱۳۷۸، ص ۱۸)

ابن سینا در رساله عشق معتقد به سریان نیروی عشق در سراسر جهان هستی است. وی آن را در همه هویت (موجودات) چه بسایط و چه مرکبات چه جاندار و چه بی جان، چه مادیات و چه مجردات، از ضعیف‌ترین درجه وجود، یعنی ماد المواد یا هیولای اولی گرفته تا قوی‌ترین مرتبه آن، یعنی حضرت واجب الوجود ساری و جاری می‌داند که البته این عشق دارای مراتب است.

وی می‌نویسد: »

« (ابن سینا، ۱۴۰۰، ص ۳۷۹).

بسایطی که دارای حیات نیستند عبارت است از: هیولا، صورت و اعراض. در تمام آنها از نظر وجود، عشق ساری است و هریک آنها از عدم مطلق گریزان‌اند. از این‌رو، هیولا اشتیاق به صورت دارد؛ زیرا موجودیت خود را در دارا شدن آن می‌داند. براساس همین عشق به صورت در فعلیتش، هرگاه از صورتی عاری و جدا شود، بی‌درنگ مبادرت به صورت دیگر می‌کند. در صورت نیز عشق غریزی نهفته است؛ زیرا وجود خود را ملازم با محلس می‌داند و در بقا نیز خود را ملازم کمالاتش می‌شناسد، از این‌رو وجوداً و در بقا عاشق غیرخود است: »  
(همان، ص ۳۷۹).

عشق در اعراض نیز ظاهر و روشن است؛ زیرا ملازم و عاشق موضوع خودند. بنابراین هیچ یک از بسایط عاری از عشق غریزی نیستند، بلکه ذره ذره عالم سُراینده نغمه عشق توحیدی‌اند و حکمت بالغه الهی چنین اقتضا کرد که این عشق غریزی در نهاد همه موجودات ممکن به ودیعت نهاده شود تا خود را از نقصان به کمال و از شرور به خیرات رسانند.

نقد ملاصدرا بر کلام ابن سینا

ملاصدرا پس از نقل کلام پیش‌گفته از ابن سینا می‌نویسد:



...

. (ملاصدرا،

۱۴۰۴، ص ۱۵۵).

هیولا جوهر قابل است و فاقد هرگونه فعلیت. بنابراین از ناحیه آن، هیچ اقتضا و طلبی جز قبول و پذیرش وجود ندارد و سخن ابن‌سینا در عشق صورت به محل خودش و ملازم با محل بودن نیز بیانی علمی و برهانی بر اثبات عشق در صورت نیست، بلکه کلام او مصادره‌ای است؛ زیرا تحقق و قیام صورت در محل، دلیل بر وجود عشق در صورت نیست. همچنین ادعای او بر ثبوت عشق عرض به موضوع نیز کلامی علمی نیست؛ چراکه اگر هر ملازمه بین دو موجود به معنای عشق تفسیر شود، تمام لوازم ماهیات، نسب و اضافات، از عاشقان به موصوف‌های خود خواهند بود و حال آنکه این‌گونه نیست. بنابراین در کلام ابن‌سینا، هیچ دلیلی بر وجود عشق در بسایط وجود ندارد و آنچه الهیون در سر بیان عشق در تمام موجودات اثبات کرده‌اند، عشق و شوق به ذات و کمالات ذات است، نه به مادون که ناقص‌تر و پایین‌تر در وجود است، مگر بر سبیل تبعیت و بالعرض. از این رو، آنچه شیخ در عشق هیولا، صورت و عرض آورد، گفته‌ای علمی نیست، جز اینکه مرادش عشق بالعرض باشد.

نقد علامه طباطبایی بر کلام ملاصدرا

علامه طباطبایی در تعلیقه خود بر عبارت ملاصدرا در کتاب اسفار، عشق عرض به موضوع را اثبات می‌کند:

شهرت‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ...

... (همان، ص ۱۵۶).



لزومی که در بحث عشق مطرح است و ابن‌سینا از آن برای عشق اعراض و صور بهره برده، لزوم خاص است که میان عرض و موضوع وجود دارد و آن تعلق خاص و عشق به کمال است. اعراض نیز از مراتب وجودی جوهرند و این‌گونه وجود نیز کمال برای جوهر است. از این‌رو، تعلق اعراض به جوهر به نحو تعلق کمالی است که همان حب و عشق است. از سویی قیاس به سایر نسب و اضافات و لوازم ماهیات نیز صحیح نیست؛ زیرا لوازم ماهیات امور اعتباری‌اند که وجودی برای آنها نیست و نسب و اضافات نیز اعتباری‌اند که همانند لوازم ماهیات وجود ندارند و اگر از سنخ وجودات ربطی باشند، همانند سایر وجودات نفسیه دارای حبانند.

نگارنده نیز بر این باور است که عشق در موجودات به گونه‌ای است که در هر موجود اشتیاق به مرتبه‌ای عالی و کمال برتر وجود دارد و این عشق برحسب نظام علی و ترتیب وجودی، در تمام موجودات و سراسر هستی شکل گرفته است. همان‌گونه که ملاصدرا در کتاب *سفار* (ج ۷، فصل ۱۶) تحت عنوان «

« آورده‌اند؛ تمام اشیا عشق به حق تعالی دارند و مشتاق لقای اویند، اما عشق موجود عالی به سافل نیز بر «اصل سنخیت علت و معلول» و اینکه «علت تمام معلول است»، تفسیر می‌شود. بنابراین عشق ذاتی علت به خود، عشق به معلول نیز هست. به بیان دیگر، علت مفیض و مفید وجود، گرچه به معلول شوق ندارد و قاصد آن نخواهد بود، لامحاله عاشق خود و عاشق کمالات خود است و کمال در ذات علت، همان معلول است و معلول از لوازم تمامیت علت است؛ آن‌سان که اگر میان عالی و سافل در وجود، این‌گونه از ارتباط عشقی نبود، هیچ موجودی محفوظ نمی‌ماند و هیچ نظام وجودی تام نمی‌شد. بنابراین سخن علامه و ابن‌سینا در بحث عشق به صواب است، گرچه ممکن است عبارات ابن‌سینا در رساله عشق از نظر برهان منطقی فاقد بیان باشد. افزون بر این، ملاصدرا نیز در بحث اثبات عشق در هیولا، برای هیولا وجود ضعیفی قائل است و چون وجود را از سنخ واحد می‌داند، احکام سایر موجودات را که همان شعور و عشق است، بر وجود ضعیف هیولا جاری می‌داند.



نگارنده نیز بر آن است که هیولا در مقایسه با صورت در نظام فلسفه ارسطو، موصوف به قابل شده است، اما با دقت نظر درمی‌یابیم که هر قابلی در قابلیت خود نیز فاعل است؛ یعنی قابلیت محض در وجود منهای نوعی از فاعلیت، معنا ندارد. از این‌رو، هیولا در مرتبه قوه، مرتبه‌ای از فعلیت را داراست که همان فعلیت در قوه است و این فعلیت نقش فاعلیت در قبول را دارد. بنابراین، اینکه ملاصدرا می‌گوید هیولا جوهر قابل است و هیچ فعلیت ندارد و فاقد اقتضا و طلب است، به نظر تام نیست. از همین‌روست که ابن‌سینا می‌نویسد: «

...

... هرگاه هیولا از صورتی

عاری و برهنه گردد، بی‌درنگ برای جایگزین آن، به صورت دیگر مبادرت می‌جوید؛ زیرا از ملازمت با عدم محض بیم و خوف دارد. بنابراین حق این است که طبیعت هر یک از هوایات موجودات، از عدم محض نفرت دارد. پس این خود دلیل بر وجود شوق و عشق در هیولاست. از این روی، هر یک از ماده و صورت به دلیل جزء و شریک بودن مشتاق‌اند تا به کمال لایق خود برسند و این شوق ذاتی به کمال، دلیل بر وجود عشق در آنهاست.» (ابن‌سینا، ۱۴۰۰، ص ۳۷۹). البته ملاصدرا خود با برهان لمّی، وجود عشق را در تمام موجودات و از جمله بسایط اثبات می‌کند.

اما در عشق عرض به موضوع عشق، اولاً موضوع عرض، همان جوهر است و بنا بر باور ملاصدرا وجود عرض از مراتب وجود جوهر است. بنابراین وجود اعراض عین تعلق، ارتباط و وابستگی به وجود جوهری است که موضوع آنهاست. وجود جوهر نیز مرتبه کامل‌تر و تمام‌تر وجود عرض است و عرض نیز مرتبه نازل‌تر جوهر خویش. نتیجه اینکه وجود اعراض، عین تعلق و ارتباط به کمال بوده و چون هر موجودی عاشق و شایق کمال خود است، عرض نیز عاشق جوهرش است (جوهر مرتبه کمال عرض است؛ هر موجودی عاشق کمال خویش است؛ پس عرض عاشق جوهر است).



بدین ترتیب، تلاش و جدیت اعراض در ملازمت و همراهی با جوهر که ابن‌سینا آن را در ثبوت عشق عرض به جوهر بیان داست، دلیلی است بر وجود این عشق، نه علت آن. بنابراین ادعای وضوح و ظهور عشق به جوهر که ابن‌سینا بر آن انگشت می‌نهد، خالی از ایراد است. ملاصدرا پس از نقل کلام قدما و سخن فخر رازی در اثبات عشق هیولا به صورت، چنین می‌نویسد:»

«... : ...»

(ملاصدرا، ۱۴۰۴، ۲۸۳ - ۲۴۶).

ملاصدرا در ابتدا و پیش از اثبات ادعای خود به چهار اصل فلسفی اشاره دارد:

۱. وجود، حقیقتی عینی است، نه یک مفهوم صرف ذهنی و معقول ثانی فلسفی. تفاوت میان افراد به لحاظ ذات و حقیقت نیست، بلکه به سبب تقدم و تأخر و کمال و نقص وجودی است.
۲. حقیقت در هر ماهیتی وجود خاصی است که ماهیت به تبع آن موجود می‌گردد؛ زیرا آنچه در خارج تحقق دارد و از علت افاضه می‌شود، فقط وجود است.
۳. وجود مطلق، مختار و برگزیده و معشوق است؛ چه آنکه خیر حقیقی است. از این رو، موجودات با عشق باقی می‌مانند و بدان شوق می‌ورزند.
۴. شوق عبارت است از طلب و جستجوی کمال که از سویی حاصل است و از سویی دیگر غیرحاصل؛ چراکه شوق نسبت به معدوم محض و طلب مجهول مطلق، امری محال است و نیز بدیهی است واجد کمال هیچ‌گاه طلب و اشتیاق در آن معنا ندارد؛ زیرا مستلزم تحصیل حاصل است.

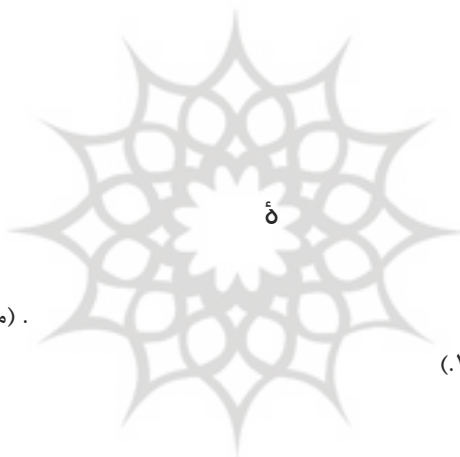
سپس ملاصدرا می‌نویسد: اثبات شوق در هیولای اولی از این‌روست که برای هیولا بهره و مرتبه‌ای از وجود هست، اگرچه این مرتبیت بسیار ضعیف است. وقتی پذیرفتیم که هیولا مرتبه و بهره‌ای از وجود را داراست، به حکم اصل اول که سنخ وجود را یک حقیقت واحد عینی می‌داند - و هیچ تفاوتی در آن وجود ندارد - بدیهی است در کمالات و احکام وجود مانند اتحاد وجود با شعور و علم و اراده نیز گونه‌ای از شعور را (اگرچه به نحو ضعیف) دارد. از



این رو، هیولا به سبب علم به نقص و ضعف وجود خود، خواهان وجود کامل و مطلق است؛ وجودی که مؤثر بالذات در جمیع موجودات است. به حکم اصل سوم و چهارم هر موجودی مشتاق به حصول کمالات فاقد در خود است و خواهان تمامیت خود. هیولا نیز از این قانون کلی وجود، جدا نیست؛ چراکه تمامیت خود را در صور نوعیه می‌داند و در جهت حصول آن عشق می‌ورزد. بنابراین ملاصدرا از راه وجود شعور در هر موجود از جمله هیولا، شوق و اشتیاق و عشق را در هیولا اثبات می‌کند.

وی در جایی دیگر می‌گوید:

«                      »                      «                      »



. (ملاصدرا، ۱۴۰۴، ص

۱۵۲ و ۱۵۳).

### عشق در گیاهان

در موجوداتی که دارای نفس نباتی‌اند، سه نیرو وجود دارد: تغذیه، تنمیه و نیروی تولید. ابن‌سینا می‌نویسد:

پرتال جامع علوم انسانی





(ابن‌سینا، ۱۴۰۰، ص ۳۸۰)

منشأ شوق و اشتیاق به حضور غذا به‌هنگام نیاز و حفظ آن در متغذی نسبت به نیروی تغذیه، همان عشق است؛ همان‌گونه که عشق نیز هم منشأ شوق به تحصیل افزایش اندام و اعضای مناسب در متغذی نسبت به نیروی تنمیه است و هم منشأ شوق به تهیه و ایجاد وجود مثل در نیرو مؤلده. بنابراین در هر جا هریک از نیروهای موجود در نفس نباتی وجود دارد، طبیعت عشق در آنها منشأ شوق به تحصیل بدیل خود و کمال خویش است و این است معنای عشق در گیاهان.

ملاصدرا در بحث اثبات عشق پس از تقسیم موجودات می‌نویسد: هریک از موجودات ناقص خواهان کمال‌اند که موجب تمامیت آنهاست. بنابراین صور نباتی، کمالش در این است که دارای توانی باشد که مقدار نیاز و مناسب را جذب کند و با جوهر متغذی متحد سازد و نیز دارای توانی باشد که به تکرر امثال، عشق داشته باشد و با تولید، نوع خود را افزایش دهد. بدیهی است این سیر کمالی و صعودی، با نیروی عشق به مبدأ هستی - که نهایت در فضیلت است - در تمام موجودات جمادی و نباتی جریان دارد تا دارای صور حسی، خیالی و عقلانی گردند. نیروی عقلانی نیز سیر کمالی خود را از عقل هیولایی و بالفعل به عقل بالملکه و مستفاد تا بازگشت به مقام الهی - که مقام راضیه و مرضیه است - به دست آورد و این جریان به گونه‌ای است که عشق سابق، علت وصول به معشوق لاحق - که پایان عشق سابق است - می‌شود تا سرانجام به معشوق حقیقی و معشوق تام پایان پذیرد و آرام گیرد. (ملاصدرا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۲)

ملاصدرا در جلد هفتم اسفار با نقل عبارت ابن‌سینا در عشق گیاهان و اینکه هر موجود ناقص طالب کمال است، می‌نویسد: صور نباتی که حافظ ترکیب عناصر است، کمالش در این است که دارای نیروی عشقی باشد که به مقدار نیاز غذا جذب کند و به اندازه مناسب، وجودش را افزایش دهد و با عشق به تولید افرادش را فزونی بخشد و بر اثر این سیر تکاملی



به مبدأ متعال - که پایان و نهایت تمام کمال‌ها و فضایل است - نزدیک گردد. از این رو، هر عشق سابق علت وصول به معشوق لاحق است و معشوق لاحق نهایت عشق سابق است تا به معشوق تام واصل گردد. بنابراین تمام حرکات ناآرام در صور گیاهی و اشتیاق به جذب، حفظ و تولید مثل، بدون حکمت و منشأ و مبدأ نیست، بلکه تمام آنها در جهت اهداف نهادینه در خود، با نیروی عشق - که بن مایه وجود آنهاست - حرکت دارند تا کمال ملایم و مناسب خود را به جهت تنمیم وجودی‌شان بیابند و این همان نیروی عشقی است که وجود را از نقص به کمال و از قوه به فعل می‌کشاند.

### عشق در حیوان

تمام قوای موجود در نفس حیوانی، تصرفات و حرکت‌های خود را بر محور عشق درونی انجام می‌دهند برای مثال، قوه حسی با برخی محسوسات که ملایم آن است، الفت و از ناملایم‌ها نفرت دارد و اگر عشق غریزی در آنها نبود، باید تمام محسوسات برای قوه حس یکسان باشد. این نکته در تمام قوای حیوانی جاری است.  
ابن سینا می‌نویسد:

....

(ابن سینا، ۱۴۰۳، ص ۳۸۰)

ملاصدرا نیز به این نکته پرداخته است که در نهایت، معشوق حقیقی برای تمام موجودات یک موجود بیش نیست و آن خیر مطلق و جمال اکمل الهی است. اما برای هر یک از اصناف موجودات معشوق خاصی است که پس از وصول به آن، از آن گذر می‌کنند تا به معشوق حقیقی و نهایی نایل گردند: »

«... (ملاصدرا، ۱۴۰۴، ص ۱۶۱).



اما عشق در انسان که مظاهر مجازی و حقیقی، روحانی و جسمانی و دارای مراتب عشق اکبر و اوسط و اصغر است - و جناب صدرا در اسفار به تفصیل به آن پرداخته - از ظرفیت این مقاله بیرون است از این رو نگارنده آن را به مقاله‌ای دیگر وامی‌نهد.

### نتیجه‌گیری

از آنچه گفته آمد، روشن گردید که حکمت الهی و عنایت ربانی خداوند در آفرینش، بر این تعلق گرفته که تمام موجودات هستی را با گوهر عشق به یکدیگر پیوند دهد و آنها را با نظمی خاص، به سمت خود که کمال محض و خیرمطلق است، بکشاند. بنابراین هر موجود، عاشق فضیلت، مزیت و کمال است و حرکت ناآرام در آن، به سوی خیر و کمال مطلق الهی است. البته از این نکته نیز نباید غافل ماند که پیوند و رابطه عاشق و معشوق دوسویه است. از این رو، وجود مطلق یعنی خیر تام حقیقی نیز بر عاشق تجلی می‌کند و خود را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که عاشق شیفته او گردد، گرچه این تجلی بر حسب مرتبه موجودات و عشق در آنها متفاوت است، چنان که مرتبه خود موجودات نیز متفاوت است.

مولانا در مثنوی بر رابطه دوسویه عشق تأکید می‌ورزد:

آمدیم اینجا که در صدر جهان	گر نبودی جذب آن عاشق نهان
ناشکیبا کی بدی او از فراق؟	کی روان باز آمدی سوی وئاق؟
میل معشوقان نهان است و ستیر	میل عاشق، با دو صد طبل و نفیر

(مثنوی معنوی، ۱/۳، ۴۶۰)

عشق پدیده‌ای یک‌جانبه نیست که تنها عاشق بر معشوق، عشق ورزد و معشوق، فارغ از عشق باشد؛ بدین معنا که هم عاشق، عاشق است و هم معشوق، عاشق. به یک اعتبار نیز عاشق، معشوق است و معشوق، عاشق. مولانا می‌گوید: تا معشوق، طالب و خواهان نباشد، هیچ عاشقی به دام عشق گرفتار نیاید؛ یعنی در آغاز این معشوق است که به عاشق خود عشق می‌ورزد و سپس بازتاب قلبی او عاشق را مجذوب خود می‌کند. اما چون عشق



معشوقان<sup>۱</sup> نهان است، در اذهان ظاهراندیشان چنین می‌نماید که عشق، تنها از سوی عاشق سر می‌زند و معشوق، میل و طلبی ندارد.

حکمت تجلی معشوق بر عاشق نیز در این است که عشق معشوق به عاشق، خود تجلی وصال تلقی می‌شود، یا در حیاتی‌ترین پدیده روانی او، این اجابت عملاً آتش عشق عاشق را تند و تیزتر می‌کند. بنابراین شعله‌ور شدن اشتیاق موجودات عاشق، ناشی از اجابت معشوق و شرکت او در موضوع عشق است، بلکه هستی، عین عشق است. بدین جهت، ذات حق عین عشق است.

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

(جعفری، ۱۳۷۸، ص ۴۸).

روشن است که مراتب عشق همانند مراتب هستی تفاوت دارد؛ بدین معنا که هر قدر مرتبه وجودی اشیا عالی‌تر و راقی‌تر باشد، محبوب‌های آنها خالص‌تر، نورانی‌تر، لطیف‌تر و نفیس‌ترند.

عالم چو خاتمی است که آن راست عشق فص از قصه‌ها این قصه عشق أحسن‌القصص

حق در کلام خویش به آیات مستبین در شأن عشق و رتبه عالیش کرد نص

(حسن‌زاده، ۱۳۶۵، ص ۱۴۸).

خواجه عبدالله انصاری در تفسیر ادبی - عرفانی خود ذیل آیه ۵۴ سوره مائده (...)

(... می‌نویسد:

به داود وحی آمد: ای داود! هر که مرا جوید، به حق مرا یابد... ای داود! زمینیان را گو: «رو به صحبت و مؤانست با من آرید و به ذکر من انس گیرید تا انس دل شما باشم...» ای داود! من دل مشتاقان را از نور خود آفریدم و به جلال خود پروردم. مرا بندگانی است که ایشان را دوست دارم و آنان مرا دوست دارند؛ ایشان مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم؛ ایشان از من خشنود و من از ایشان خشنود باشم؛ ایشان در وفای عهد با من و من در وفای عهد با ایشان؛ ایشان مشتاق من و من مشتاق ایشان. (انصاری، ۱۳۶۰، ص ۲۵۳).

آری، از هر منظری به هستی بنگریم، گوهر عشق پیداست؛ چنان که گفتیم حکیمان و خردمندان در هستی‌شناختی خود بر کرسی تعقل، پیدایش و بقای موجودات را در جوهریت



عشق شناختند؛ عارفان بر دریای دل، تنها عشق را در معنای هستی یافتند و پیام‌آوران و سفیران آفریدگار نیز پیام عشق را برای خلق بازگفتند. از این‌رو باید با خرد، عشق را شناخت و با دل، مونس او شد و با شریعت، عشق بدو را به کارگرفت که تعالی حقیقی و حیات واقعی و زندگی فرج‌بخش، تنها در جنت معشوق است: » • « (فجر، ۲۹ و ۳۰).

### منابع

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۸۰) *دفتر عقل و آیت عشق*، چاپ اول، تهران، طرح نو.
۲. ابن‌سینا، عبدالله، (۱۳۶۳) *المبدأ و المعاد*، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل شعبه تهران.
۳. \_\_\_\_\_، (۱۴۰۰ ق) *مجموعه رسائل*، چاپ اول، قم، بیدار.
۴. \_\_\_\_\_، (۱۴۰۳ ق) *شرح الاشارات و التنبیها*، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر کتاب.
۵. انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۶۰) *تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید*، چاپ سوم، تهران، اقبال.
۶. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۱) *ارکان عرفان* (مجموعه چهار رساله مشهور)، چاپ اول، تهران، نور فاطمه.
۷. التهانوی، محمد علی، (۱۹۹۶) *کشاف اصطلاحات الفنون*، چاپ اول، لبنان، مکتبه لبنان ناشرون.
۸. جبران، خلیل جبران، (۱۳۸۲) *پیامبر*، چاپ دوازدهم، تهران، روزنه.
۹. جعفری، محمدتقی، (۱۳۶۶) *شرح مثنوی معنوی*، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات اسلامی ناصر خسرو.
۱۰. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۸) *عشق در مثنوی معنوی*، چاپ اول، تهران، مؤسسه نشر کرامت.
۱۱. حسن‌زاده، حسن، (۱۳۶۵) *نص النصوص بر فصوص الحکم فارابی*، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۲. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۲) *شرح اشارات و تنبیها*، چاپ اول، قم، مطبوعات دینی.
۱۳. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷) *لغت‌نامه*، چاپ دوم (از دوره جدید)، تهران، انتشارات دانشگاه



تهران.

۱۴. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، *مجموعه مصنفات*، چاپ دوم، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۵. شیرازی (ملاصدرا)، صدرالدین محمد، (۱۴۰۴ ق) *الأسفار الاربعه*، قم، مصطفوی.
۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۹۷۳) *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، بیروت، لبنان، مؤسسة الأعلمی.
۱۷. الفاخوری، حنا، (۱۳۸۱) *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ ششم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۸. فارابی، ابونصر، (۱۴۰۵ ق) *فصوص الحکم*، چاپ دوم، قم، بیدار.
۱۹. موسوی خمینی (امام)، سید روح‌الله، (۱۳۸۱) *دیوان امام*، چاپ سی و ششم، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۰. مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۶۶) *مثنوی معنوی*، چاپ دهم، تهران، امیرکبیر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی